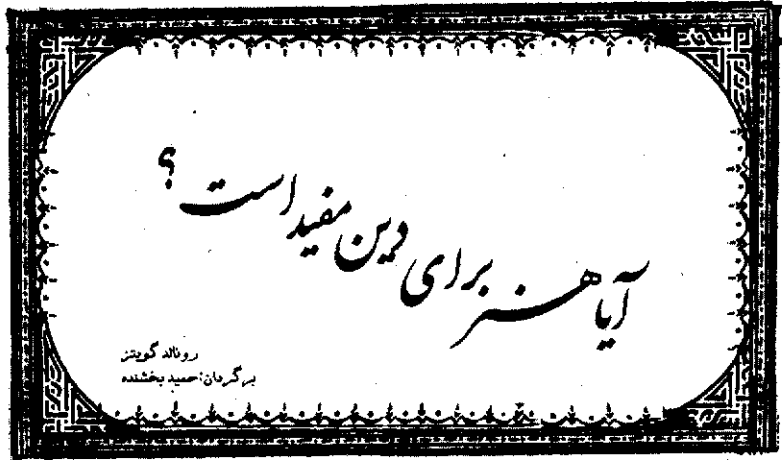


پرویش گاه علوم انسان و مطالعات  
تعالیات و موم انسانی



چند سال پیش، با یک تاریخ‌نگار هنری جوان و یهودی روبه‌رو شدم که در حال نوشتن پایان‌نامه دکترای خود، دربارهٔ تندیس‌های کلیسای سنت پیتر بود؛ کلیسایی بزرگ که در قرن چهاردهم، به سبک معماری رومی در شهر آنتی فرانسه ساخته شد. ما، هر دو در یک بعد از ظهر زمستانی، در پرتو طلایی خورشید، از کلیسا عکس می‌گرفتیم. معلوم شد دل‌مشغولی مشترکی داریم: همان‌گونه که او گفت:

من نمی‌توانم شناس کلیسا را از دست بدهم.

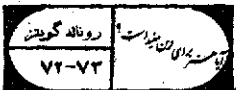
اگر کسی در فرانسه به مسافرت برود و همانند او، از ثروت‌های سبک رومی که در سرتاسر ایالت‌ها پراکنده‌اند، آگاه باشد، چنین وسواسی موجب توقف‌های بسیار می‌شود. بعدها، این مرد جوان اعتراف کرد که مشغلهٔ ذهنی وی، حتی به قطع رابطه‌ای عاشقانه انجامید. وی حوصلهٔ افرادی را ندارد که به نشستن در اتومبیل خرسندند؛ در حالی که کلیساهای ناشناخته‌ای در نزد آنان قرار دارد. اگر کلیسا مایهٔ افتخار و مباهات بود، چه حالی داشت!

شب بعد، ما با یکدیگر شام خوردیم و گفت‌وگوی ما نشان‌دهندهٔ جایگاه ویژهٔ هنر مسیحی بود. هنگامی که دوست جدیدم بی‌برد من عالم‌الهیات هستم و علاقهای ویژه به بررسی این نکته دارم که چگونه هنر و معماری سبک رومی، ویژگی آگوستینی - آنسلمی ایمان اوایل قرون وسطی را - با بدبینی عمیق آن دربارهٔ وضعیت انسان، قطع نظر از فیض الهی - بیان کرد، گفت‌وگوی ما او را به حالت خودسرزنش‌گری و اندیشهٔ دست‌کشیدن از عنوان پایان‌نامهٔ خود واداشت. وی گفت:

شما می‌دانید که چرا اینجا هستی؟

ولی او در آن‌جا چه می‌کرد؟ چرا در فرانسه به‌سر می‌برد؟ برای این‌که بیشتر و بیشتر، فرانسه‌ستیز شود و آرزومند وطن خویش باشد؟ ولی قادر به تصمیم‌گیری برای بازگشت نباشد؟ وی هزاران کیلومتر را با اتومبیل غیرقابل اطمینان خود پیموده بود و به دلیل دل‌بستگی گزیرناپذیر خود به سبک رومی،

1. Church of Saint-pierre.



تنها و درمانده شده بود؛ ولی در ایمانی که این هنر بیان می‌کرد، سهمی نداشت. شب باشکوهی بود. او نخستین مرد شیفتهٔ سبک رومی بود که دیده بودم. در اواخر شب، به بررسی طرح‌ها، ردوبدل کردن منابع و مقایسهٔ تأثیرات پرداختیم: دیده‌اید؟ از دست ندهید... و غیره. اگرچه وی به یک سفر زیارتی سه ساله رفته بود و مانند یک متعصب دینی، کلیساها را با علاقهٔ فراوان، دیده بود؛ ولی خدای او آثار هنری بیگانه از دین<sup>۲</sup> بود و آرامش نداشت. با این همه، رابطهٔ پیچیدهٔ وی با صرف آثار هنری، شخصی و غیرمتمعارف نبود. این رابطه نسبت به ماهیت عینی خود هنر مسیحی نیز شایع است.

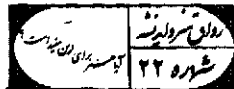
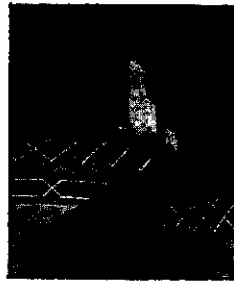
انسان لازم نیست شریعت‌مدار عهد عتیق باشد تا بر اساس فرمان دوم، از ایراد دشوار نسبت به همهٔ هنرهای تجسمی رسمی برآشفته شود. فرمان دوم، نه تنها تصویرهای حک شده، بلکه پدیدآوردن هر مشابهتی را منع می‌کند. این فرمان، مایهٔ دردسر است، حتی اگر مسیحیت پطرسی، با درک این نکته که از دیدگاه مسیح همهٔ امور برای من مجاز است، بتواند آن را بردارد.

حکم منع علیه هنر، اقدامی در اسرائیل کهن بود تا بت‌پرستی مشرکان را تضعیف کنند؛ ولی این اقدام هرگز به موفقیت کامل دست نیافت. کاربرد بت‌ها هیچ‌گاه، به طور کامل متوقف نشد؛ دست‌کم در اسرائیل پیش از تمییز یهود به بابل [حدود ۶۰۰ سال پیش از میلاد]. همچنین روشن شد که تصویرهای حک شده، تنها نشانهٔ بیماری بت‌پرستی، یعنی پرستش آفریده به جای آفریننده بود. برای بت‌پرست بودن، به بت‌های سنگی نیازی نیست.

همان‌گونه که پطرس گفته است، احکام محرم، گناه را ریشه‌کن نمی‌کنند، بلکه در واقع، بیشتر موجب گناه می‌شوند. همان‌گونه که بی‌همسری، راه حل گناهان شهوانی نیست، احکام منع از هنر، دل‌های انسان‌ها را به سوی خدای واحد راستین باز نمی‌گرداند. اگر ما این سخن حکیمانهٔ آگوستین را بپذیریم که به خدای عشق یورز و هر چه می‌خواهی بکن، در این صورت، تصمیم‌گیری دربارهٔ هنر، نه از راه شریعت‌مداری<sup>۳</sup>، بلکه از راه آزادی، راهگشای مشکل خواهد بود. ما، برده‌وار ملزم به احکام محرم نیستیم.

با این همه، ای کاش فرمان دوم، به دلیل جایگاه منحصر به فرد ده فرمان در دین اسرائیل کهن و نوین، تنها هشدار جدی به ما می‌داد. ما نمی‌توانیم از این واقعیت غافل شویم که در کلیسای مسیحی، بت‌پرستی<sup>۴</sup> عریان انجام شده و می‌شود. هر جا شمایل یا تمثال، مقدس شمرده شود یا مورد

2. alien religion.
3. legalism.
4. crude idolatry.



ستایش قرار گیرد، کسانی که این کار را انجام می‌دهند، به رسم بت‌پرستی نزدیک می‌شوند. در یونان، به من گفتند که بسیاری از تمثال‌های *بیزانس* را در واقع، پرهیزگاران خدشه‌دار کردند که قطعات کوچک دربارهٔ امور مقدس (به‌ویژه دربارهٔ چشم‌ها) را از بی‌اعتباری درآوردند و آن‌ها را به مثابه آثاری مقدس، حفظ کردند.

ما نمی‌توانیم از همدار تلویحی تمثال‌شکنی که در تاریخ کلیسا، با افکار *آریجن*، *برنارد کیرواکس*، *ساوونارولا*، *کالوین*، *بارت* و دیگران به شدت جریان داشت، غافل شویم که همه چیز برای من مجاز است؛ ولی ادامهٔ این نقل‌قول چنین است: همه چیز مفید نیست.

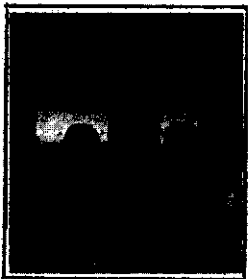
باری، مسئله این است: آیا هنرهای تجسمی، به راستی برای دین مفید هستند؟

ابتدایی‌ترین تحول در هنر مسیحی، عبرت‌آمیز است. نمی‌توان به یقین دانست که در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم، بر چه اساسی، کلیسای رومی شریعت‌مدار و آشکارا غیربطرسی، فرمان دوم را زیر پا گذاشت و بدین سوی رفت که هنر *حزن‌آلود*<sup>۵</sup> دینی را مجاز بداند؛ ولی از دوران سردابه‌های اولیه به بعد، هنر جامعهٔ مسیحی شکوفا شد.

سبک *تأثرگرایانه*<sup>۶</sup> ساده و نسبتاً طبیعت‌انگارانهٔ *نقاشی‌های سردابه*<sup>۷</sup> اولیه، جایگزین فرهنگ رومی پیرامونی شد. این وابستگی فرهنگی، دقیقاً قابل مقایسه با شیوهٔ بخش زیادی از الهیات‌سازی قرن دوم است: از دیدگاه مسیحیان، سردابه‌ها بسیار تأثرانگیز هستند و این نقاشی‌های دیواری ساده، احساس فرد را به کلیسای زمینی، غنا می‌بخشند؛ ولی قدرت این هنر در شکوه خود هنر نیست، بلکه در پیوند تاریخی آن است. افزون بر این، شگفت این است که سبک نقاشی‌های سردابهٔ اولیه، همانند سبک نقاشی‌های دیواری بسیار مبتدل پینا شده در پیمه<sup>۸</sup> شهری کهن در جنوب *ایتالیا* است. نخستین نقاشان مسیحی، تزئین کار و طراح بودند. آنان برای بیان دین تازه و رادیکال، سبک نوینی خلق نکردند. هنر مسیحی اولیه، بیشتر مضامین کاملاً غیرمسیحی را استنساخ می‌کرد و آن‌ها را مسیحی می‌کرد؛ کوششی برای ریختن آبی گوارا و تازه در مشک آب قدیمی.

با ظهور *کنستانتین*، سبکی تازه و ضدکلاسیک، حمایت رسمی به دست آورد. هنر *اکسپرسیونیستی*<sup>۹</sup>، انتزاعی و به طرز انعطاف‌پذیر، صریح، سبک مورد پسند *کنستانتین* بود که پرتوهای پرشمار از او نشانگر این امر است. این سبک غیرطبیعت‌انگارانه<sup>۱۰</sup> بیان طبیعی کلیسایی را فراهم ساخت که دین و الهیات آن، بدان‌گونه که اکنون به نظر می‌رسد، به دنیا و بشریت معطوف نبود، بلکه در صورت کامل

5. funeral art.
6. impressionistic style.
7. catacomb paintings.
8. Pompell.
9. expressionistic art.
10. nonnaturalistic style.



بودن کار الوهیت‌ساز<sup>۱۱</sup> مسیح، آن‌گونه به نظر خواهد رسید.

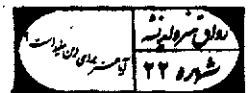
هنر اولیه بیزانس، هنر دنیایی دگرگون شده است. مسیح به آن چه ما هستیم، بدل شد؛ همان‌گونه که ما می‌توانیم به آن چه اوست، بدل شویم (آتاناسیوس). این هنر، تصویرسازی صرف نیست. با ظهور هنر اولیه بیزانس، ما با تصویرهایی جذاب و ناشیانه روبه‌رو نمی‌شویم که به دلیل جایگاه ویژه آن‌ها در حافظه مسیحیان، جادویی داشته باشند که احساسات ما را برانگیزند. در این جا، هنری هست که با خلاقیت و نیروی زیبایی‌شناختی، نظاره‌گر را به طور کامل، از هرگونه شور و احساس تاریخ‌مدارانه که ممکن است احساس کنیم، جدا نگاه می‌دارد.

کلیسای اولیه به انتقادات شریعت‌مدارانه شخصیت‌هایی چون تیرتولیان، کلیمت اهل اسکندریه و آریجن درباره هنر مسیحی، در عمل پاسخ داده بود؛ چرا باید اجازه داد، نهی‌های اخلاقی افراد دیگر مانع آزادی ما شود؟ نخستین گل این آزادی، بیزانس اولیه بود. همان‌گونه که والتر ل. ناتان<sup>۱۲</sup> می‌گوید، هنری که این سه پدر روحانی کلیسا طرد کردند، زبان تصویری کاملاً نوینی هنر مسیحی به کمال رسیده نبود، بلکه هنر مسیحی زمان آنان بود که از سنت غیرمسیحی باستانی متأخر، آزادانه اقتباس کرده بودند. شخص می‌تواند از خود بپزد که چگونه آنان برای نمونه، به زیبایی‌های بیزانسی راونا<sup>۱۳</sup> در ایتالیا، واکنش نشان می‌دادند؟

تعجبی ندارد که اختلاف نظر درباره مسئله هنر، در کلیسای اولیه گسترش یافت؛ ولی به طور خاص، هنگامی که هنر مسیحی پخته‌ای پدیدار شد، این مسئله که آیا چنین هنری باید مورد اهتمام باشد، به این مسئله تغییر یافت که درباره هنری که عملاً پدید آمده است، چه اقدامی باید انجام داد. آیا باید آن را تفسیری معتبر از کتاب مقدس دانست یا تفسیری بی‌اعتبار؟ یا باید از دید شریعت‌مدارانه، اندیشه‌ای مبتنی بر مبنای پیشین را رد کرد؟

اگر چنین نتیجه‌گیری کنیم دیگر نباید خشک‌اندیشانه، حتی از تماشای هنر دینی دوری جست یا دریابیم که نمی‌توان از تماشای آن خودداری کرد و اگر با تماشای آن، مجذوب زیبایی آن می‌شویم، در این صورت، به‌طور پسینی<sup>۱۴</sup> [پس از تجربه] ناگزیر به پذیرفتن این امر هستیم که چنین هنری ادعایی دارد هنگامی که نیروی هنر مسیحی را برای کندوکاو درباره معنای ایمان تجربه کنیم، آن‌گاه، فرمانبرداری حقیقی از فرمان دوم را اطاعتی خواهیم یافت که انجام آن با طیب خاطر، ناممکن است. فرمان دوم، درخواستی تحکم‌آمیز<sup>۱۵</sup> می‌شود که با تجربه ایمانی ما در تضاد است.

11. divinizing work.
12. Walter L. Nathan.
13. Byzantine glories of Ravenna.
14. a posteriori.
15. arbitrary requirement.



از دیدگاه من، تمثال‌شکنی رادیکال، دارای تاریخی شرم‌آور است. نیاکان زهدگرای<sup>۱۶</sup> ما، بیشتر در زمینهٔ ویران‌سازی عمدی هنر مقصود و بسیاری از کتاب‌های مهم در اروپا، به شدت دستخوش تحریف شدند. این ویران‌سازی، سند زشت قباح‌ت سانسور است. آیا نسل‌های پیشین نمی‌توانستند با ما دربارهٔ ایمان خویش سخن بگویند؟

یا چه‌سا لازم باشد این موضع را برگزینیم که گرچه مسیحیان در گذشته، نمونه‌هایی هنری پدید آوردند که از راه تجسم‌بخشی زیبایی‌شناختی به واژه‌های انتزاعی‌تر کتاب مقدس، مسیح متجسد را تجلیل می‌کردند؛ ولی این کار آنان مایهٔ تأسف است. ما هیچ چیز را این‌گونه زیبا تباه نمی‌سازیم؛ ولی بهتر است امیدوار باشیم که هیچ‌کس، بار دیگر، هرگز چنین اثری را نمی‌آفریند.

هنگامی که یک اثر هنری بزرگ مسیحی، نمود می‌یابد، تمثال‌شکنی با مشکلاتی غلبه‌ناپذیر روبه‌رو می‌شود. یا باید، طبق شریعت‌مداری خسته‌کننده، از نگریستن به آن خودداری کرد یا پس از نگریستن، باید آشکار شده باشد که هنر مسیحی، هرگز خدا را به راستی زیبا جلوه نداده است.

بسیاری از دانشجویانم به من گفته‌اند که تنها پس از بررسی هنر بیزانس یا قرون میانه، توانست‌اند در زمینهٔ الهیات این دوره‌ها، دریافتی راستین به دست آورند. الهیات تاریخی مربوط به دوره‌هایی که در آن‌ها، هنر مسیحی عنصری تعیین‌کننده در بیانیهٔ کلیسا بود، با پذیرش خطر برای خود، از درک تفصیلی آن هنر غفلت می‌ورزد.

این سخن که خدای رؤیت‌ناپذیر را نمی‌توان رؤیت‌پذیر ساخت، به معنای غفلت از این واقعیت است که ما شکوه درخشان خدا را در چهرهٔ مسیح دیده‌ایم و خدا از راه اموری ملموس که غیر از او هستند یعنی افعالش خود را آشکار می‌سازد. اگر خدا به بشری بدل شده است، چرا واژگان گفتاری باید تنها راه ممکن برای اشاره به مسیح باشد؟

با این همه، هنوز واقعیتی شگفت‌انگیز وجود دارد که در آغاز سخن، بدان توجه داده شد. هنر دینی بزرگ می‌تواند، صرف‌نظر از خاستگاه‌هایش در الهیات، روی پای خود بایستد و می‌ایستد و حتی بر غیرمعتقدان، تأثیر زیبایی‌شناختی دارد. آیا این امر بزرگ‌ترین خطر در هنر مسیحی نیست که خود هنر دارای نیرویی زیبایی‌شناختی باشد که چه بسا، آن را رقیب خدایی سازد که آن را بیان می‌کند؟

پاسخ به این پرسش، نیازمند قرار دادن آن در بافت الهیات تام فرهنگ است؛ ولی می‌توان نکات اصلی این الهیات و چگونگی شمول آن بر الهیات زیباشناسی را به اختصار، بیان کرد.

از آنجا که انسان‌ها شبیه خدایی آفریده شده‌اند که همه چیز را از عدم می‌آفریند، توانایی آفرینشگری دارند. خلاقیت ما بازتاب خلاقیت خداست. خدا، به‌طور تام، از عدم می‌آفریند. انسان‌ها، در حد توان خود، می‌توانند از جهانی که خدا به آنان بخشیده است، اموری تازه که پیش‌تر وجود نداشت، پدید آورند. ما این امر را که چیزی پیش از این وجود نداشت و انسان‌ها آن را پدید آوردند، فرهنگ می‌نامیم. البته ما در آن‌چه می‌توانیم بیافرینیم، به ساختارهای جهان محدود هستیم. ما تنها آن‌چه را می‌توانیم بیافرینیم که بر پایه ویژگی‌های جهان امکان دارد؛ ولی دارای این موهبت هستیم که با کارهای خلاق، در غنای هستی خویش سهیم باشیم.

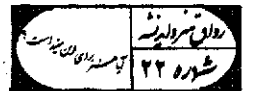
ما، باوجود اشتباه، آفریدگانی هستیم که به تقدیر الهی، می‌توانیم امکانات تازه زندگی را برای خویش بیافرینیم. انسان‌ها، افزون بر امکانات بی‌شمار برای زندگی بشر، الگوهایی فرهنگی پدید می‌آورند که انسانیت خود ما را شکل می‌دهند. ما تنها مخلوقاتی هستیم که خلاقانه، در هستی خویش سهیم هستیم.

امید مسیحیان آن است که به‌رغم ظهور و سقوط فرهنگ‌ها و تمدن‌ها، دستاورد آنان از دست نرود. همچنان که آنان، به درجات گوناگون، با فرض‌های بنیادین سبک‌شناختی<sup>۱۷</sup> خود، به امکانات لازم دست می‌یابند، خدا شرکت خلاقانه آنان را در شکوفایی انسانیت، به دیده تحقیر نمی‌نگرد. خدا رقیب حسود ما نیست. خدا، نه تنها به آن‌چه خود می‌آفریند، بلکه به آن‌چه مخلوقاتش می‌آفریند، عشق می‌ورزد. ملک خدا،<sup>۱۸</sup> قلمرو جهانی<sup>۱۹</sup> است که در آن، دستاوردهای فرهنگی گوناگون بشریت به غنای زندگی کمک خواهد کرد. آفرینش نوع بشر، در جنت پایان نیافت، بلکه تنها آغاز شد. کمال انسانیت هنگامی به دست خواهد آمد که به تقدیر خدا، کاری را که او در جنت آغاز کرد، ما به پایان رسانیم.

اگر ما در آفرینش انسانیت کاملاً شکوفا، همکار خدا هستیم، مسئله پیش‌گفته که هنر در ستایش خدا، می‌تواند به خود متکی باشد و حتی از دیدگاه غیرمؤمنان، زیبا باشد، نباید مایه شگفتی ما شود. شکوه هنر که می‌تواند واکنش‌هایی فراتر از نیت آگاهانه هنرمند برانگیزد یکی از موهبت‌های خداست. اگر در هنر خطری وجود دارد، در این واقعیت نهفته نیست که هنر، به نوعی فسادآور است، بلکه ناشی از این واقعیت است که هنر، بسیار شگفت‌انگیز است. اثر هنری در کنترل شدید سازنده آن نیست، بلکه همانند آفرینش، خودسامانی دارد. اثر هنری، به یک لحاظ، همواره عقیدتی است؛ بدین معنا که چشم‌انداز هنرمند و دوران وی را به نمایش می‌گذارد؛ ولی هنگامی که آفریده شد، به مثابه آفریده‌ای چون آفریده خدا می‌ایستد و در امور محتمل تازه‌ای که امکان پیش‌بینی آن نبود، بازتاب می‌یابد.

درست، همان‌گونه که هنر غیردینی که در شگفتی و شکوه فراوان آفرینش سهیم است، از طریق اصل وجود خویش، به گونه‌ای به خدا شکوه و جلال می‌بخشد - حتی اگر هنرمند به آفریننده هستی ادعان نداشته باشد - به همین‌سان، هنر مسیحی که هدفمندانه، توجه همگان را به سوی خدا معطوف می‌سازد، در زیبایی آفرینش سهیم است و باوجود بی‌ایمانی، می‌توان آن را زیبا دانست. این امر درباره ادبیات، موسیقی و معماری مسیحی نیز صادق است و این نباید مایه تأسف باشد. امور محتمل در چهارچوب نظم پدید آمده، نامحصور هستند.

- 17. basic stylistic premises.
- 18. King of God.
- 19. cosmopolitan kingdom.



موفقیت نهضت اصلاح پروتستان ناشی از این واقعیت بود که زمان ایده اصلاح فرا رسیده بود. هنگامی که *مارتین لوتر*، برای نخستین بار سر بر آورد، حمایت فوری و گسترده‌ای از اصلاح، به‌ویژه در اروپای شمالی به‌عمل آمد. البته انگیزه‌ها، اعتقادی صرف نبودند و عوامل سیاسی و فلسفی نیز دخالت داشتند؛ ولی طرح اساسی *آیین آگوستینی بنیادستیز*<sup>۲۰</sup> لوتر، بر جذب مخاطبان فراوان و آماده پذیرش استوار بود.

شکوفایی بسیار مهم هنر آلمان، به زودی پیش از همه روی داد و تا حدی، در دوره نهضت اصلاح دینی - یعنی در نقطه اوج رنسانس شمالی معروف - ادامه یافت. این هنری بود که از لوتر خبر می‌داد. شمال، حلقه‌ای درخور توجه از نایغه‌ها پدید آورد؛ *بوش* (حدود ۱۵۱۶ - ۱۴۵۳)، *گرونوالد* (حدود ۱۵۲۸ - ۱۴۷۰)، *دورر* (۱۵۲۸ - ۱۴۷۱)، *کراتچ* (۱۵۳۷ - ۱۴۷۲) و دیگر نقاشان ارزشمند و ماهر پس از آنان. همه این هنرمندان در پیش لوتری از انسان، وابسته به لطف الهی مشترک بودند.

احتمالاً پروتستان‌ترین نقاشی کشیده شده تا زمان ما، *تابلوی تصلیب*<sup>۲۱</sup> اثر *گرونوالد*<sup>۲۲</sup> درباره قطعه تصنیف *ایسنهیم*<sup>۲۳</sup> است که در سال ۱۵۱۵، دو سال پیش از آغاز نهضت اصلاح دینی، نگارگری آن به پایان رسید. جای شگفتی نیست که بعدها، *گرونوالد* هم‌نواپی‌های لوتری را گسترش داد. در این نقاشی، با واقع‌بینی آشکار، انگشت بلند و باریک *یوحنا بابتیست*<sup>۲۴</sup> از کتاب مقدس به سوی مسیح بسیار بزرگ و پاره پاره شده اشاره می‌کند؛ این نقاشی در برادرزاده این نوشته است که:

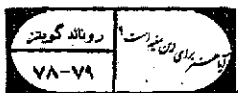
*او باید بفرزاید و من باید بکاهم.*

در تصویری منحصر به فرد، نهضت اصلاح دینی لوتر، به اجمال نمایانده شده است. بیانیه کلیسا نباید به خویش تکیه داشته باشد، بلکه باید مبتنی بر کتاب مقدس باشد و شور و هیجان داشته باشد - آن‌گونه که سکنه قطعه تصنیف مزبور نشان می‌دهد - و بر تجسّد و رستاخیز تأکید کند. تصویرهای حضرت مریم با چهره‌های درهم کشیده، حاکی از اندوه و نقاشی مریم باکره که مورد حمایت حواری سوگوار است؛ نمایانگر واکنش قابل فهم بشری درباره مرگ عیسی محبوب است؛ ولی وظیفه کلیسا نمایش دوباره اندوه آن‌ها نیست. وظیفه کلیسا گواهی واقع‌بینانه یوحناست که به صورتی نمادین، با آرامش و انگشت اشاره وی نشان داده شده است. نکته جالب این است که *کارل یارت* که به طرزی غیرقابل قبول، بر ضد هنر مسیحی سخن گفته، این نقاشی را تحسین کرده است. به نظر می‌رسد نیروی پروتستانی این نقاشی، بر *اصول زاهدانه*<sup>۲۵</sup> متکلمان غلبه کرده باشد.

شگفت آن است که نهضت اصلاح دینی، تقریباً باید با نقاشی پیامبران در شمال، هم‌زمان باشد. با این همه، گرایش تمثال‌شکنانه نهفته در شعار *فقط کتاب مقدس*<sup>۲۶</sup> پیش از اواسط قرن شانزدهم، عصر نقاشی‌های بزرگ پروتستان‌ها را برای همیشه پایان بخشید. چارلز پی. کاتلر<sup>۲۷</sup> در کتاب *نقاشی شمالی*<sup>۲۸</sup> می‌نویسد:

هنر، به مثابه راه حیاتی ایراز روح آلمانی، به پایان رسید. نه تلاش دورر<sup>۲۹</sup> و نه تلاش دیگر نقاشان، به هیچ روی توانست مانع تمثال‌شکنی پروتستان‌ها شود. هنگامی که بیان هنرمندانه در آلمان، در طول قرن بعد احیا شد، شکل موسیقی یافت که از دیدگاه آیین

20. radical Augustinianism.
21. crucifixion panel.
22. Grunewald.
23. Isenheim altarpiece.
24. John the Baptist.
25. puritan principles.
26. Sola Scriptura.
27. Charles P. Cutler.
28. Northern Painting /Holt, Rinehart & Winston, 1963.
29. Durer.





پروتستان، مجاز بود؛ همچنان که سبک‌های کهن جایز نبودند.

آخرین نقاش واقعاً بزرگ در سنت پروتستان، رامبراند بود. دیدگاه مذهبی رامبراند، منوایت بود که از برهه فضای کالوینی غالب در هلند، به دور بود. تمثال‌شکنی کالوینی آن روزگار، حتی اگر از هنر مسیحی جلوگیری نمی‌کرد، بعید است بتوان اندیشه رامبراند درباره تنگدستان را ناچیز شمرد. مسیح درباره آیین کالوینی رو به شکوفایی هوادار سرمایه‌داری، شرحی قابل قبول در اختیار نهاد. جالب آن که پس از سال‌ها گمنامی، نه تنها کلیسا، بلکه نقاشان و نقادانی که او را بیشتر برای هنرش دوست داشتند تا ایمانی که هنرش به تصویر می‌کشید، به عظمت رامبراند پی بردند.

نهضت اصلاح دینی، در بازگشت به سوی مذهبی اساساً تمثال‌شکنانه، بهای فرهنگی سنگینی پرداخت؛ زیرا با وجود عظمت اندیشه، ادبیات و موسیقی پروتستان، همه این امور و وجه انتزاعی فرهنگ هستند توازن تأمین شده با ابزار کمکی دیداری، در حال از دست رفتن است. فقدان بناهای به ظاهر زیبا، در شیوه اقتباس معماری شمار بسیاری از کلیساهای آمریکا، از سبک‌های کلیساهای کاتولیک اروپا تا هنگام پرهزینه شدن آن مشهود است؛ همان‌گونه که گواه اشتباه‌های تاریخی فراوان سبک رومی و گوتیک است که چشم‌انداز همگان را از آمریکایی‌ها تیره می‌سازد.

محیط زیبا نیازی محسوس است و از آن‌جا که آیین پروتستان، به طور عمده، در آفرینش زیبایی بصری ناکام بوده است، چاره‌ای جز اقتباس نداشتند. به استثنای عبادتگاه‌های انگلیس نو - بخش شمال شرقی ایالات متحده - که در واقع، دارای نوعی زیبایی عالی زاهدانه است، آیین پروتستان در آمریکا، هیچ سبک مهمی از معماری مسیحی را پدید نیاورده است.

این امر بر هنر دینی نیز صادق است. تمثال‌شکنی پروتستان دیگر ما را به طور جدی، رنجور نمی‌سازد؛ ولی سرچشمه‌های آن خشک است. هنر پروتستان آن‌گونه که در کلیساها ظاهر شده است، - ادبیات مدرسه، یکشنبه، پوسترها، بولتن‌ها، تصاویر کتاب مقدس و... - یا اقتباس بوده است یا تزیینی و سطحی. البته آثار هنری بزرگ، با حمایت کلیسا یا بدون آن، از هنگام نهضت اصلاح دینی رونق داشته‌اند. هنردوستان مسیحی هنوز می‌توانند، بر پایه میزان توانایی فرد، در گسترش یک نکته، ابعاد معنوی اثر هنری سکولار کنونی را دریابند. بعید است در آینده قابل پیش‌بینی، امور، تغییر یابند. این وضعیت فاجعه محض نیست، بلکه دقیقاً همان چیزی است که نیاکان پروتستان تمثال‌شکن، با جدیت برای آن می‌کوشیدند.

اگر هنردوستان بتوانند قطع نظر از ستودن خداوند، ارزش هنر مسیحی اعصار گذشته را دریابند، مؤمنان می‌توانند برای زیبایی‌ای که هنرمندان - چه مؤمن و چه غیرمؤمن - می‌یابند و می‌آفرینند، سپاسگزار خداوند باشند؛ ولی باید اعتراف کنم هنر مورد علاقه قلبی من، هنری است که آشکارا، خدا را ستایش می‌کند و این نوید را عرضه بنماید که زیبایی و حقیقت در آفریننده اصلی هر زیبایی و حقیقتی در نهایت یگانه هستند.

۳۰. منوایت (Mennonite) فرقه‌ای از مسیحیان پروتستان مخالف تمبید بود که در قرن شانزدهم متوسموتز آن را تأسیس کرد. این فرقه طرفدار متن کتاب مقدس سادگی لباس و کنار نگه‌داری از سیاست بود.

